



## آشنایی زدایی و برجسته‌سازی کلام در خطبه‌های نهج البلاغه با بهره‌گیری از صنعت التفات

علی طاهری<sup>\*۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۳۱

### چکیده

هدف از ایجاد آشنایی زدایی که معمولاً از طریق هنجارگریزی و همراه با برجسته‌سازی گفتار عادی در کلام صورت می‌گیرد، جلب توجه مخاطب به موضوع است. آشنایی زدایی روند عادی و مورد انتظار کلام را که جان و هیجانی ندارد و مخاطب را بر نمی‌انگیزد، برهم می‌زند و آن را تازه و برجسته می‌کند و با نمایان ساختن دلالت‌های پنهان کلمات، خالق اثر ادبی را در بیان عواطف و تجربه‌های ادبی‌اش کارا تر می‌سازد. یکی از شیوه‌های آشنایی زدایی و برجسته‌سازی کلام، صنعت التفات است که در کنار سایر فنون بلاغی به‌وفور در خطبه‌های نهج البلاغه به‌کاررفته است. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد کاربرد التفات را در قالب انواع تغییرات سبکی از قبیل تغییر در ضمائر، اشخاص، اعداد و ... با روش توصیفی - تحلیلی در خطبه‌های نهج البلاغه بررسی نماید. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که التفات در صیغه، نسبت به سایر انواع آن از بسامد بالایی برخوردار است و به‌کارگیری گسترده‌ی التفات به ویژه در خطبه‌های نهج البلاغه از این رو است که علاوه بر تغییر حال و هوای سخن و زدودن خستگی و ملال شنونده از یکنواختی گفتار بکاهد و با برجسته‌سازی کلام با روش آشنایی زدایی، فراز و فرود احساسی صاحب سخن را بنماید و بر پویایی و تأثیر نفوذ آن بیفزاید.

**کلیدواژه‌ها:** امام علی(ع)، نهج البلاغه، التفات، آشنایی زدایی، برجسته‌سازی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

\*: نویسنده مسئول

### مقدمه

نهج‌البلاغه که حاوی معارف بلند توحید، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی است ضمن بهره‌مندی از انواع دانش و حکمت در مسیر تربیت و هدایت انسان، تمامی عناصر بلاغت و ابزارهای فنی زبان را در راستای ارتقای هنری سخن و ترغیب مخاطب به کار می‌گیرد و از این رهگذر تأثیرگذاری و شور و هیجان آن را دو چندان می‌سازد و بر پایداری و استواری متن می‌افزاید. امام(ع) در این راه برای ایجاد پویایی، نشاط، تفنن در اسلوب، زدودن خستگی و ملال مخاطب و ترغیب و انگیزش وی و لطافت در گفتار، روند عادی و متعارف سخن را درمی‌نوردد و با آشنایی‌زدایی و ایجاد تغییرات ناگهانی و غیرمنتظره، شنونده را به دریافتی مهیج، جدید و جاندار از زندگی سوق می‌دهد و در نهایت موجب التذاذ هنری می‌گردد. آشنایی‌زدایی شیوه‌ای است که عادت را از زبان می‌زداید و زبان نویی می‌آفریند و با دور کردن تکرار از صورت زبان آن را جذاب و تأثیرگذار می‌نماید. نوعی از آشنایی‌زدایی که ترکیبی یا ساختاری است در التفات متجلی می‌گردد. التفات سبب آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی و سپس برجسته‌سازی کلام می‌شود.

چارچوب نظری این پژوهش تعریف موسع علمای بلاغت از صنعت التفات است که آن، عبارت از ادای یک معنا به یکی از روش‌های تکلم، خطاب و غیبت، بعد از بیان همان معنا به شیوه‌ای دیگر از همین روش‌های سه‌گانه است؛ به شرط آن‌که تعبیر دوم برخلاف مقتضای ظاهر باشد و گسترش این معنا تا جایی است که آن را برای هر نوع انتقال از حالتی به حالت دیگر و از سبکی به سبک دیگر می‌دانند. مقاله حاضر که با استفاده از شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی به بررسی گونه‌ها و اشکال مختلف کاربرد این صنعت در خطبه‌های نهج‌البلاغه پرداخته؛ با ذکر نمونه‌هایی از هر نوع، در پی پاسخ دادن به این پرسش است که این صنعت در چه انواعی و با چه اغراضی در خطبه‌های نهج‌البلاغه به کاررفته است؟ در این نوشتار خطبه‌های نهج‌البلاغه متغیر مستقل و صنعت التفات متغیر وابسته بوده و بر این فرض استوار است؛ که بیشتر انواع التفات با در نظر گرفتن اغراض بلاغی آن در خطبه‌های نهج‌البلاغه به کاررفته و با ایجاد تغییر در ضمیر، شخص، زمان فعل، ساختار نحوی و... در سطوح مختلف کنش گفتاری دخالت می‌کند.

### پیشینه‌ی پژوهش

زبان‌شناسان عرب از اوایل قرن سوم هجری در خلال تحلیل متون ادبی به موضوع التفات پی برده و به تبیین اجمالی آن پرداخته‌اند. چنان‌که در "معانی القرآن" فرآء(۲۰۷ هـ) و "مجاز القرآن" ابو عبیده(۲۱۰ هـ) و روایت ابواسحاق موصلی از أصمعی(۲۱۳ هـ) و "تأویل مشکل القرآن" ابن قتیبة(۲۷۶ هـ) و "الکامل فی اللغة و الأدب" المبرد(۲۸۵ هـ) به عنوان یک عرف رایج در زبان عربی مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما ابن المعتز(۲۹۶ هـ) اولین بار در "کتاب البدیع" به عنوان یک اصطلاح خاص (البته با رویکردی نحوی) به آن پرداخته و پس از وی قدامة بن جعفر(۳۳۷ هـ) در "نقد الشعر" و ابن رشیق(۴۵۶ هـ)

هـ) در "العمدة" و زمخشری (۵۳۸ هـ) در "الكشاف" و فخر رازی (۶۰۶ هـ) در "نهاية الإيجاز و دراية الإعجاز" و سکاکی (۶۲۶ هـ) در "مفتاح العلوم" و ضیاءالدین بن اثیر (۶۳۷ هـ) در "المثل الثائر" و خطیب قزوینی (۷۳۹ هـ) در "الإيضاح" و زرکشی (۷۹۴ هـ) در "البرهان فی علوم القرآن" و تفتازانی (۷۹۲ هـ) در "المطول" و سیوطی (۹۱۱ هـ) در "الإتقان"، در تحلیل آیات قرآن کریم و زیبایی‌های بلاغی آن و نیز ادب عربی، از آن سخن گفته‌اند؛ هرچند برخی از تعاریف و شواهد ذکرشده منطبق بر "اعتراض"، "احتراس"، "استدراک"، "تکمیل"، "رجوع" و "تذییل" در منابع بلاغی است؛ که غالباً شواهدی از قرآن کریم و شعر عربی بر آن اقامه نموده اند؛ اما پژوهش‌های اخیر در حوزه‌ی التفات در قرآن کریم صورت گرفته که به مواردی اشاره می‌گردد:

کتاب:

- "اسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنية"، حسن طبل (۱۹۹۸)، دار الفكر العربي، القاهرة، که به بررسی انواع التفات از جهت صیغه، عدد، ضمائر، ادوات، ساختار نحوی و التفات واژگانی در قرآن کریم پرداخته و جدول کاملی از هر نوع ارائه می‌نماید.

مقالات:

- "بلاغت التفات در قرآن کریم"، ابراهیم زارعی‌فر، مجله صحیفه مبین، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۸۷ و بهار ۱۳۸۸ که نویسنده در مقاله مذکور به معرفی نمونه‌هایی از اقسام شش‌گانه‌ی مشهور التفات در قرآن کریم پرداخته و فواید بلاغی آن را ارائه نموده است.

- "أسلوب الالتفات فی القرآن الکریم و جهود أشهر اللغویین و النحاة فی دراسته"، دو فصلنامه "البحوث و الدراسات فی الآداب و العلوم و التریبة" سال دوم، شماره ۴، ۲۰۰۵: ۴۳-۶۴ که نویسنده در این مقاله ابتدا به تعریف لغوی و اصطلاحی التفات و سپس به بیان اقسام آن پرداخته و در پایان تلاش‌های نحویان مشهور مانند "اصمعی"، "ابوعبیده"، "مبرد"، "ابن فارس" و دیگران را در این مجال یادآور شده است.

پایان‌نامه‌ها:

- "أسلوب الالتفات و أقسامه فی القرآن الکریم"، غالب بن محمد أبوالقاسم الحامضی، رساله دکتری دانشگاه امّ القری.

- "أسلوب الالتفات و دلالاته فی القرآن الکریم"، رساله دکتری دانشکده معارف الوحی و العلوم الإنسانية مرکز بن مختار، دانشگاه بین المللی اسلامی، مالزی، ۲۰۰۶ م.

در این پایان‌نامه‌ها، ضمن ارائه‌ی تعاریف التفات و بررسی معناشناختی آن در قرآن کریم از نظر علمای بلاغت اقسام مختلف آن ذکر، و به نمونه‌هایی از هر نوع استشهاد شده است.

بخشی از تحقیقات انجام‌گرفته در زمینه‌ی نهج‌البلاغه نیز به حوزه‌های مفهومی آن اختصاص دارد که شامل ترجمه‌ها و شروح متعددی است که به زبان‌های مختلف در طی قرون متمادی بر این اثر ارزشمند نوشته شده است. هرچند در مطاوی برخی از این شروح به بعضی از جنبه‌های ادبی و زبان‌شناختی آن اشارات پراکنده‌ای شده است، که از آن جمله می‌توان به "شرح نهج‌البلاغه" ابن‌ابی‌الحدید (۶۵۶ هـ) و سایر شروح نهج‌البلاغه اشاره نمود که به تناسب برخی عبارات، به موضوع التفات پرداخته‌اند. همچنین آقای محمد خاقانی، در کتاب "جلوه‌های بلاغت در نهج‌البلاغه" (۱۳۷۶)، انتشارات بنیاد نهج‌البلاغه، و حسین غفوری چرخابی در کتاب "جلوه‌هایی از نهج‌البلاغه" (۱۳۹۳) انتشارات دانشگاه اردکان در کنار سایر فنون بلاغت، التفات و نمونه‌هایی از آن را یادآور شده‌اند. اما پژوهش مستقلی جز دو چکیده‌ی مقاله با عنوان "بررسی زیبایی‌شناسی صنعت التفات در نهج‌البلاغه" از عزت‌الله مولایی نیا و "أسلوب الإلتفات عند الإمام علی (ع) فی نهج‌البلاغه" از صادق سیاحی و همکاران، که در چکیده مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نهج‌البلاغه و ادبیات در سال ۱۳۹۱ در مؤسسه قرآن و نهج‌البلاغه، به چاپ رسیده؛ به ویژه از منظر آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی در نهج‌البلاغه با بهره‌گیری از صنعت التفات و اغراض بلاغی آن صورت نگرفته است؛ لذا مقاله‌ی حاضر در صدد بیان کاربرد التفات در قالب انواع تغییرات اسلوبی از قبیل تغییر در ضمائر، اشخاص، اعداد و ... و دلایل بلاغی آن در خطبه‌های نهج‌البلاغه است که منجر به برجسته‌سازی گفتار و ایجاد زبان هنری می‌گردد. از این‌رو ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر و جایگاه آن در میان پژوهش‌های این حوزه آشکار می‌شود.

### رابطه‌ی آشنایی‌زدایی و التفات

«آشنایی‌زدایی اصطلاحی است که نخستین بار شک洛夫سکی<sup>۱</sup> منتقد شکل‌گیری روسی آن را در نقد ادبی به کار گرفت و بعدها مورد توجه دیگر منتقدان فرمالیست و ساختارگرا مانند یاکوبسن<sup>۲</sup>، تینیانوف<sup>۳</sup> و ... قرار گرفت و یان موکاروفسکی<sup>۴</sup> اصطلاح «برجسته‌سازی» یا «فورگراندینگ»<sup>۵</sup> را در این معنی به کار برد. شکل‌گرایان برای مقابله با اندیشه سمبولیست‌ها در مورد شعر از این اصطلاح استفاده کردند؛ چرا که سمبولیست‌های روس معتقد بودند شعر، متشکل از تصاویری مجازی است که مفاهیم ناآشنا و غیرقابل‌دسترس را آسان و آشنا می‌سازد. اما به عقیده شک洛夫سکی وظیفه‌ی ادبیات، نه آشنا و قابل‌فهم ساختن مفاهیم دشوار، که برعکس، ناآشنا ساختن تعابیر مألوف است (خائفی و نورپیشه، ۱۳۸۳: ۵۶).

---

1. Shklovski, Viktor  
 2. Jakobson, Roman  
 3. Tynyanov, Yuri  
 4. Mukarovsky, Jan  
 5. Foregrounding

مسأله‌ای که ارتباط بسیار تنگاتنگ با مبحث آشنایی‌زدایی و انحراف از نرم دارد، "التفات" است، که برخی از پژوهشگران معاصر نیز از زاویه‌ی هنجارگریزی آن را بررسی کرده‌اند. شرحی که العلوی (صاحب الطراز) از آن ارائه می‌دهد بیانگر ارتباط زیاد التفات با مقوله‌ی هنجارگریزی است. به باور وی التفات، "عدول" و "انحراف" سبکی از کلام به سبکی دیگر و مخالف اولی است (صدقی، و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۳) که به گفته‌ی لیچ<sup>۱</sup> زبان‌شناس انگلیسی، انحراف و عدول هنرمندانه عدولی است که انگیزه‌ی هنری داشته باشد. از نظر فرمالیست‌ها انحراف از زبان معیار علاوه بر جان بخشیدن به کلام، مفهوم جدیدی را به ذهن متبادر می‌سازد (صالح، ۱۳۸۹: ۴۴) آشنایی‌زدایی به‌عنوان مهم‌ترین کلیدواژه فرمالیستی، افزون بر آن که در شکل واژگان و عبارتهای کوتاه خودنمایی می‌کند در کلیت متن نیز به منزله‌ی یک واژه یا عبارت پدیدار می‌شود (تسلیمی و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۴). آشنایی‌زدایی خروج از مألوف و آشناست؛ خروجی که در پی آن برای خواننده یا شنونده‌ی سخن، شگفتی حاصل شود، یعنی شاعر یا ادیب با زدودن تکرار از صورت زبان، سخنی زیبا و تأثیرگذار خلق کند. شگرد شاعر و ادیب در این است که عادت را از زبان می‌زداید و زبانی نو می‌آفریند، زبانی که مهم‌ترین هدفش برجسته‌سازی گفتار عادی است و این همان زبان شعر است، آشنایی‌زدایی بر دو نوع است:

الف. جایگزینی که محور اصلی آن استعاره است. ب. ترکیبی یا ساختاری، که در تقدیم و تأخیر، التفات، حذف و اضافه پیش می‌آید (رضایی‌هفتاد و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۹). البته مجاز و تشبیه نیز که از عوامل خیال‌انگیزی در اثر ادبی است و موجب هنجارگریزی معنایی می‌گردد و معنای مألوف و مورد انتظار را برهم می‌زند؛ در کنار استعاره قرار می‌گیرد.

التفات باعث هنجارگریزی، آشنایی‌زدایی و سپس برجسته‌سازی کلام می‌شود، زیرا التفات روند و روال آشنا، عادی و هر روزه‌ی سخن را بر هم می‌زند و آن را تازه و برجسته می‌کند و تازگی و برجستگی آن را تعجب‌انگیز می‌سازد و تعجب‌انگیزی و توجه نیز آن را دلنشین و ذوق‌پذیر می‌گرداند (رحمانی و رادمرد، ۱۳۹۱: ۱۶۲).

پدیده‌های مختلفی که در مقابل دید ما قرار دارند، بعد از مدتی عادی می‌شوند و ادراک ما نیز از آن‌ها دچار عادت می‌شود، به‌گونه‌ای که آن‌ها را به‌خوبی و آن‌چنان که هست درک نمی‌کنیم. بنابراین برای درک آن‌ها باید در پدیده‌ها آشنایی‌زدایی کرد تا آن‌ها را بهتر ادراک نماییم، زیرا وقتی چیزی را برای اولین بار می‌بینیم آن چیز توجه ما را به خود جلب می‌نماید. باید توجه داشت که "آشنایی‌زدایی شامل تمهیدات، شگردها و فنونی است که زبان شعر را برای مخاطبان بیگانه می‌سازد و با عادت‌های زبانی مخاطبان مخالفت می‌کند. این نوع تمهیدات و شگردها در همه‌ی آثار ادبی موجب تغییر شکل و دگرگونی می‌شود و زبان معمول و هنجار را ناآشنا می‌کند" (مدرسی، و احمدوند، ۱۳۸۴: ۲۰۱) و با خروج از مؤلفه‌های هنجار و

با کمک گرفتن از واژگان، اصطلاحات، تعابیر ناآشنا و بدیع و سایر عوامل از یکنواختی کلام می‌کاهد و از پیش‌بینی جلوگیری می‌کند (صالح، ۱۳۸۹: ۴۵).

آنچه زبان ادبی را از سایر گونه‌های سخن متمایز می‌کند این است که زبان ادبی، زبان معمول در ادبیات را به روش‌های گوناگون تغییر شکل می‌دهد. زبان معمول، در ادبیات با شگردهای خاص شاعر و نویسنده، تقویت، فشرده، تحریف، موجز، گزیده یا حتی واژگونه می‌شود. در نتیجه، زبان در ادبیات به‌گونه‌ای زیبا و غریب می‌شود و به تبع آن دنیای آشنای ما، در ادبیات یک‌باره ناآشنا می‌شود. در گفتار روزمره دریافت‌های ما از واقعیت و واکنش به آن تکراری، ملال‌آور و به عبارتی اتوماتیک و عادی می‌شود، اما ادبیات با زبان آشنای خود ما را به دریافتی مهیج و جدید و جاندار از زندگی سوق می‌دهد (رضایی‌هفتادر و دیگران، ۱۳۹۲: ۷۰) شکستن هنجارها و مخالفت با سنت‌های رایج، مشخصه‌ی بارز صنعت التفات است. صنعت التفات با ایجاد تغییرات ناگهانی و غیرمنتظره در روند و روال عادی کلام سبب برجستگی سخن و جلب توجه خواننده می‌گردد. البته این ایجاد تغییر باید آگاهانه و عمدانه بوده و ضمن حفظ یکپارچگی متن، مبتنی بر اصول زیباشناسی باشد.

التفات با برهم زدن هنجارها و ایجاد آشنایی‌زدایی، نوعی ابهام می‌آفریند. از رهگذر این نوع ابهام، خواننده با تلاش ذهنی خود به تأویل‌هایی تازه دست می‌یابد و از این طریق به التذاذ ادبی بیشتری می‌رسد (رادمرد و رحمانی، ۱۳۹۲: ۸۵) ابهام در زبان مانع برقراری ارتباط است ولی ادبیات گوهر ذاتی خویش را از ابهام حاصل می‌کند ... چنین ابهامی برای متن ادبی ارزش و فضیلت به‌شمار می‌آید. ابهام زمینه را برای فعال‌سازی ادراک و تقویت ذهن فراهم می‌کند و کارکرد مؤثری در رشد و بالندگی مهارت‌های تفسیری و گسترش دامنه‌ی اندیشه و تفکر دارد (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۶).

## تعریف التفات

### التفات در لغت

التفات در لغت از ماده "ل ف ت" به معنای "پیچاندن" و "برگرداندن" چیزی است. چنان‌که ابن منظور گوید:

«آن دلالت بر پیچاندن و برگرداندن چیزی از مسیر مستقیم‌اش دارد و از همان ریشه است: "لَفَتُ الشَّيْءَ" به معنای آن چیز را پیچاندم و "لَفَتُ فُلَانًا عَنْ رَأْيِهِ" یعنی فلانی را از عقیده‌اش برگرداندم. و "لَفَتَ وَجْهَهُ عَنِ الْقَوْمِ" به معنای رویش را از قوم برگرداند و "التفت التفاتا" و "تلفت إلى الشيء" و التفت إليه" به آن چیز روی آورد و "التفت عنه": أعرض" یعنی از چیزی روی برتافت» (ابن منظور، ۲۰۰۰: ۵۱۱/۲).

## التفات در اصطلاح

أصمعی (۲۱۶ هـ) اولین کسی است که از صنعت التفات نام برده بی آن که تعریفی از آن ارائه نماید (رشید فالح، ۱۴۰۴: ۶۶) اما ابن المعتز (۲۹۶ هـ) اولین کسی است که تعریف اصطلاحی آن را ارائه داده و می‌گوید: "التفات، روی گرداندن متکلم از خطاب به غیبت و از غیبت به خطاب و نظایر آن است. و روی گرداندن از معنایی به معنای دیگر نیز التفات نامیده می‌شود" (ابن المعتز، ۱۴۳۳: ۷۳). درحالی که سکاکی کارکرد التفات را فراتر از تعریف ابن المعتز دانسته و می‌گوید "این نوع از سخن یعنی انتقال از متکلم به غایب اختصاص به مسندالیه نداشته و به این مقدار هم محدود نمی‌شود، بلکه شامل تکلم، خطاب و غیبت گشته و انتقال از هر کدام به دیگری صورت می‌گیرد و این شیوه که عرب آن را بسیار به کار می‌برد، التفات نامیده می‌شود..." (السکاکی، ۱۴۰۷: ۱۹۹).

سیوطی نیز در الإتقان به تبع سکاکی التفات را چنین تعریف می‌کند: "التفات، انتقال کلام از هر یک از متکلم، مخاطب و غایب به دیگری است به شرط آن که پیشتر به یکی از این شیوه‌ها تعبیر شده باشد. سپس سخن سکاکی را فراتر از این حد از تعبیر نقل می‌کند که التفات آوردن سخن به یکی از سه شکل مذکور است در جایی که شایسته تعبیر به گونه‌ی دیگری باشد" (سیوطی، بی تا: ۱۷۳۱).

و این از سنت‌های عرب است که حاضر را مخاطب قرار داده سپس روی سخن را از مخاطب به غایب برمی‌گرداند (الثعالبی، ۱۴۰۳: ۳۲۷) خلاصه آن که التفات مشهور در نزد جمهور بلاغیان از روی آوردن انسان به سمت چپ و راستش گرفته شده (العلوی، ۱۹۱۴: ۱۳۱/۲) و آن ادای یک معنا به یکی از روش‌های سه‌گانه‌ی تکلم، خطاب و غیبت بعد از بیان همان معنا به شیوه‌ای دیگر از همین روش‌های سه‌گانه است، به شرط آن که تعبیر دوم برخلاف مقتضای ظاهر باشد (التفتازانی، ۱۴۰۷: ۱۳۱) و مؤید این شرط هم آن است که علمای بلاغت موضوع التفات را در مبحث "خروج از مقتضای ظاهر" آورده‌اند (الجرجانی، ۱۴۰۷: ۱۳۱) و از آنجایی که التفات یکی از انواع توسعه در کلام است که بر پایه تنوع در سبک‌های سخن و مطابق با مقتضای سیاق و مقام صورت می‌پذیرد برخی از علمای بلاغت تعریف آن را نیز گسترش داده و آن را برای هر نوع انتقال از حالتی به حالت دیگر به کار می‌برند (رشید فالح، ۱۴۰۴: ۶۶). چنان که الصنعانی التفات را اعتراض نامیده و در تعریف آن می‌گوید: التفات آن است که گوینده در معنایی سخن آغاز کند و قبل از به پایان رساندن آن به سخن دیگری روی آورد، سپس به سخن نخست برگردد و در این بازگشت مبالغه و زیادتی نیکو باشد (فوال عکاوی، ۲۰۰۹: ۲۰۹) و این گستردگی زبانی تا آن جا پیش می‌رود که التفات را انحراف از عادت معمول زبانی (لطفی گودرزی، ۱۴۳۵: ۱۰۸) و هرگونه تغییر خلاف عادت اعم از معنایی، ساختاری، روایی، بافتی، وزنی و ... می‌دانند که در روند و روال کلام بدون پیش‌زمینه رخ می‌دهد و خواننده را شگفت‌زده ساخته و بر لذت او از متن می‌افزاید (رادمرد و رحمانی، ۱۳۹۲: ۹۹).

از این حیث که در التفات زاویه‌ی دید از یک نفر به نفر دیگر تغییر می‌کند، التفات با کانونی‌شدگی یا زاویه‌ی دید قرابت معنایی دارد، اما در التفات نیز همانند کانونی‌شدگی، تغییر موضع به نگاه کردن محدود نمی‌شود بلکه به رشته کلام هم در می‌آید که در روایت شناسی از این نگاه به کلام درآمده، به بازنمایی گفتار و اندیشه یاد می‌کنند. با این اوصاف، التفات که در معنای چرخاندن صورت به سمتی دیگر است، با کانونی‌شدگی، و از این نظر که این چرخش بر زبان جاری می‌شود، با بازنمایی گفتار و اندیشه تناظر یک به یک دارد (حرّی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). هرچند التفات مشهور در نزد علمای بلاغت، ادای یک معنا به یکی از روش‌های سه‌گانه‌ی تکلم، خطاب و غیبت بعد از بیان همان معنا به شیوه‌ای دیگر از همین روش‌های سه‌گانه است، (چنان‌که در تعریف تفتازانی بیان شد) ولی در پژوهش حاضر، التفات در معنای موسّع آن که شامل انواع تغییرات اسلوبی از قبیل تغییر در ضمائر، اشخاص، اعداد و... در نظر گرفته می‌شود.

### شروط التفات

همه‌ی نویسندگان در بحث در مورد التفات، کار را از انواع تغییر در ضمائر شروع می‌کنند و مراد از شروط التفات دقیقاً همین تغییر در ضمائر است و اولین شرط التفات در ضمائر این است که ضمیر شخصی مورد استفاده می‌بایست به همان شخص یا شی‌ای اشاره کند که تغییر از آن شروع شده است. هر چند رشید فالح (۱۴۰۴: ۹۴) وحدت ملتفت الیه و ملتفت عنه را شرط التفات نمی‌داند و فقدان این شرط را موجب گسترش کارکرد هنری التفات می‌داند (رشیدفالح، ۱۴۰۴: ۹۴).

شرط دیگر التفات این است که تغییر میان دو جمله‌ی غیر وابسته صورت پذیرد، بی آن‌که زمینه و مقدمه‌ی این تغییر به‌طور طبیعی و منطقی در کلام از پیش تدارک دیده شده باشد. همین تغییر ناگهانی و بی مقدمه است که خواننده را دچار نوعی غافلگیری و شگفتی حاصل از مواجهه با خلاف عادت می‌کند که لذت‌بخش است (میرعلی حسن‌زاده و غلامحسین‌زاده، ۱۳۷۷: ۹).

از دیگر شروط صحت التفات آن است که تعبیر دوم برخلاف مقتضای ظاهر باشد (التفتازانی، ۱۴۰۷: ۱۳۱) و التفات در دو جمله واقع شود (حائری قزوینی، ۱۳۶۳: ۲/۲۷۴ و الزرکشی، ۱۹۵۷: ۳/۳۱۴) هر چند شروط دیگری هم ذکر شده که از اهمیت کمتری برخوردارند.

صنعت التفات در کتب بلاغی بر اساس تعاریفی که در دوره‌های مختلف تاریخی از آن ارائه شده به نام‌های مختلفی از قبیل: مجاز، صرف، انصراف، رجوع، تتمیم، احتراس، تکمیل، تزییل، استطراد، اعتراض، تلوین یا تلون، شجاعة العربیة یا شجاعات العربیة، وانگری و شیوه گردانی نیز نامیده شده است (رحمانی و رادمرد، ۱۳۹۱: ۱۵۰-۱۵۱).

۱. هر چند در مواردی این شرط رعایت نمی‌گردد یا جمله نخست مقدر می‌شود.



## جایگاه التفات در مباحث بلاغی

التفات در کتب بلاغی به هر سه علم معانی، بیان و بدیع نسبت داده شده و برای انتساب به هر کدام نیز دلایلی ذکر شده است. شاید این نسبت‌های سه‌گانه ناشی از آمیختگی هر سه حوزه علوم بلاغی در ادوار پیشین بوده است، زیرا بسیاری از بلاغیان در آغاز شکل‌گیری و کشف فنون بلاغت تمایزی بین این سه حوزه قائل نبوده‌اند. از سوی دیگر التفات را از این جهت که دارای ویژگی‌ای در ساختار کلام است آن را جزء علم معانی برشمرده‌اند و از این جهت که به کمک آن می‌توان یک معنا را از جهت وضوح و خفا به چند صورت بیان کرد، آن را جزء علم بیان می‌دانند و از این رو که موجب زیبایی و رونق کلام می‌گردد؛ جزء علم بدیع به حساب آورده‌اند (الجرجانی، ۱۴۰۷: ۱۳۰) چنان‌که برخی از علمای بلاغت مانند خطیب قزوینی التفات را نوعی از علم بدیع دانسته و بدیع را حُسنی عَرْضی و زائد در بلاغت عربی می‌دانند. بنابراین اهمیتی به آن نداده و ارزشی برای آن یاد نکرده‌اند، اما برخی دیگر مثل عبدالقاهر جرجانی بدیع را حُسن ذاتی بلاغت عربی دانسته و التفات را که جزئی از بدیع شمرده‌اند دارای حسن ذاتی می‌دانند (محمد برکات، ۱۳۶۲: ۱۳۴).

## اغراض بلاغی التفات

زمخشری در کشف برای این صنعت دو فایده مطرح کرده است: فایده‌ی عام و فایده‌ی خاص. فایده‌ی عام التفات نزد زمخشری بیداری و هشیاری خواننده و بر سر شوق و نشاط آوردن مخاطب و تفنن و رفع خستگی و یکنواختی و آزرده‌گی از او است (الزمخشری، ۱۴۳۰: ۲۹). اما بخشی از اغراض و فایده‌های خاص التفات که بسته به موقعیت کلام و سبک و سیاق سخن و قصد متکلم تغییر می‌نماید عبارتند از: ۱. بزرگداشت مقام و منزلت مخاطب؛ ۲. قصد مبالغه؛ ۳. دلالت بر اختصاص؛ ۴. قصد توبیخ؛ ۵. عنایت و اهتمام؛ ۶. قصد تهدید؛ ۷. دلالت بر تقرب و اکرام (در التفات از غیبت به خطاب)؛ ۸. تثبیت مسندالیه در اندیشه شنونده؛ ۹. قصد تخصیص و تصریح و ۱۰. قصد شمول و گستردگی دایره سخن (تامر سلوم، ۱۴۱۶: ۲۸۰) که تفصیل این مبحث مجال خاصی را می‌طلبد.

## انواع التفات

با توجه به تعاریف متعددی که علمای بلاغت در دوره‌های مختلف از التفات ارائه نموده‌اند، ذیل هر تعریف، نوع یا انواع مختلفی از این صنعت قابل‌تصور است. چنان‌که علمای بلاغت نیز بر مبنای تعاریفی که از آن ارائه کرده‌اند؛ انواعی از التفات را در ذیل هر تعریف گنجانده و برای هر نوع مثالی از قرآن یا نمونه‌های شاخص ادبی ذکر کرده‌اند. با گسترش پژوهش‌های بلاغی، نقدی و زبان‌شناختی و بررسی‌های میان‌رشته‌ای حوزه‌های بلاغت و زبان‌شناسی به مرور بر انواع التفات نیز افزوده شده و از آن‌جایی که اقسام آن حصر عقلی ندارد و ذوق سلیم مبنای درک بلاغی است؛ دستیابی به انواع جدیدی از آن نیز در آینده

دور از ذهن نمی‌نماید. در غالب آثار قدما مبحث التفات بیشتر ناظر بر تغییر در ضمیر و مخاطب بوده و به مرور عدد، زمان فعل، حالت دستوری و موارد دیگری را نیز شامل شده است، اما از آنجایی که التفات مشهور نزد بلاغیان ادای یک معنا به یکی از روش‌های سه‌گانه تکلم، خطاب، و غیبت بعد از بیان همان معنا به شیوه‌ای دیگر از همین روش‌های سه‌گانه بوده، مشهورترین انواع آن به شرح زیر معرفی گردیده است:

### ۱. التفات از تکلم به خطاب

از انگیزه‌های بلاغی التفات از متکلم به مخاطب علاوه بر شکستن هنجارها و مخالفت با سنت‌های رایج، که مشخصه بارز التفات است، فعال کردن ذهن و خاطر مخاطب جهت دریافت مطلب است. چنان که در این فراز و فرزهای دیگری از نهج البلاغه ملاحظه می‌گردد، خطبه با فعل متکلم آغاز می‌شود و به ناگاه روی سخن به مخاطب برمی‌گردد تا دریافت‌کننده‌ی سخن را حاضر نموده و مقابل خود بنشانند و کلام را به‌طور ویژه متوجه او کند، تا فکر و ذهنش فعالانه در دریافت پیام مشارکت نماید. مانند:

"... أشهد أن لا إله إلا الله ... و أشهد أن محمدا عبده و رسوله ... واعلموا عباد الله أنه لم يخلقكم عبثا ... فاستفتحوه ..." (خطبه/۱۹۵).

(گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست ... و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست ... و بدانید ای بندگان خدا که خداوند شما را بی‌پهوده نیافرید ... از خدا درخواست پیروزی و رستگاری کنید ...).

### ۲. التفات از تکلم به غیبت

امام (ع) با خروج از تکلم به غیبت از دنیای حاضر به جهان غایب منتقل می‌شود و تصویر خویش را در ذهن دیگران ترسیم می‌کند. چنان که در این قسمت از خطبه ۲۱۵ خود را به جای شخص غایبی می‌گذارد و به جای این که بگوید "مالی و لنعم یعنی" می‌فرماید:

"... ماعلی و لنعم یعنی..." (علی را با نعمت ناپایدار چه کار؟)

تا بدین وسیله کلام را در بیان عواطف و ادراکاتش کاراتر و تأثیرگذارتر نماید. آن‌سان که در دو عبارت زیر با کاربرد اسم (ابن‌ابی‌طالب) به جای ضمیر (أنا) اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار شنونده قرار می‌دهد و با اشاره‌ی ضمنی به گذشته و سابقه‌ی خود زمینه‌ی پذیرش کلام خود را در شنونده فراهم نموده و با برهانی خفی بر مدعای خود پافشاری می‌نماید.

"فإن أقل يقولوا: حرص على الملك، و إن أسكت يقولوا: جزع من الموت! هيهات بعد اللتيا و التي والله لاين أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه..." (خطبه/۵)

(در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم می‌گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم می‌گویند از مرگ ترسید! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار؟ به خدا سوگند انس فرزند ابوطالب به مرگ در راه خدا از علاقه‌ی طفل به پستان مادر بیشتر است).

" و أيم الله إني لأظن بكم أن لو حمس الوغى و استحرّ الموت قد انفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج الرأس... "(خطبه/۳۴)

(به خدا سوگند می‌خورم اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در برگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب همانند جدا شدن سر از تن جدا و پراکنده می‌شوید).

" والله لكأني بكم فيما إخالكم أن لو حمس الوغى و حمى الضراب قد انفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج المرأة عن قبلها و إني على بينة من ربّي... "(خطبه/۹۷)

(به خدا سوگند، می‌بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزان شود، پسر ابوطالب را رها می‌کنید و مانند جدا شدن زن حامله پس از زایمان از فرزندش هر یک به سویی می‌گریزید درحالی که من در پی آن نشانه‌ها روانم که پروردگارم مرا رهنمون شده است).  
اما در عبارت:

" فالتقوا الله عباد الله و فرّوا إلى الله من الله و امضوا في الذی نهجه لكم و قوموا بما عصبه بكم فعلى ضامن لفلجكم آجلا إن لم تمنحوه عاجلا "(خطبه/۲۴)

(پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و از خدا به سوی خدا فرار کنید و از راهی که برای شما گشوده بروید، و وظایف و مقرراتی که برای شما تعیین کرده به پا دارید، اگر چنین باشید علی ضامن پیروزی شما در آینده می‌باشد، گرچه هم‌اکنون به دست نیاورید).

امام علی(ع) با نشانیدن اسم ظاهر(علی) به جای ضمیر(أنا) برای جلب اوج توجه شنونده، مسندالیه را به نام، مشخص می‌کند تا از این طریق حکم منسوب به وی قابل‌تردید یا انکار نباشد، زیرا علی(ع) خود، گوینده سخن است و مخاطب او را به عینه می‌بیند و علاوه بر آن، حضرت با التفات به غیبت نقش دیگری از خود در ذهن مخاطب رقم می‌زند. نمونه‌ای دیگر:

" ... فأبيتم على إباء المخالفين الجفأة و المنابذين العصاة حتى ارتاب الناصح بنصحه و ضنّ الزند بقدحه "(خطبه/۳۵).

(ولی شما همانند مخالفانی ستمکار و پیمان‌شکنانی نافرمان از پذیرش آن سر باز زدید، تا آنجا که نصیحت کننده در پند دادن به تردید افتاد و از پند دادن خودداری کرد).

در این عبارت پرسوز و گداز که امام(ع) از پیمان‌شکنی یاران خویش به ستوه آمده تا آنجا که خیرخواهی او را نپذیرفته و از اعمال اندیشه درستش وی را منصرف نموده‌اند، از متکلم به غایب گریز می‌زند و به جای این که بفرماید " إرتبتُ بنصحي... " می‌گوید: " إرتاب الناصح بنصحه... " تا بدین وسیله از طرفی بر شدت سرزنش مخالفان و نافرمانان افزوده و از طرف دیگر بر نصیحت و خیرخواهی خویش اشاره نموده و شنونده را از این حقیقت آگاه سازد. چنان که در فراز زیر نیز تقریباً با همین اغراض از متکلم (لا أعلم جنة أوقى منه) به غایب (قد یری الحول القلب وجه الحيلة...) التفات نموده است.

"أيها الناس إنّ الوفاء توأم الصدق، و لا أعلم جنة أوقى منه... ما لهم! قاتلهم الله! قد يرى الحوّل القلّب وجه الحيلة و دونها مانع من أمر الله ..."(خطبه/۴۱).

(ای مردم! وفا همراه راستی است که سپری محکم‌تر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم... آنان را چه شده خدایشان بکشد! چه بسا شخصی تمام پیشامدهای آینده را می‌داند و راه‌های مکر و حيله را می‌شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست...).

یکی از دلایل عمده در التفات از متکلم به غایب استحکام برهان بدون انگیزش مقاومت شنونده است، به نحوی که با این انتقال، متکلم ادعا می‌کند فرض کنید آن‌که با شما سخن می‌گوید من نیستم و هر که با این خصوصیت با شما سخن بگوید، سزاوار است سخن او را بشنوید و فرمانش را گردن نهدید.

### ۳. التفات از خطاب به تکلم

علاوه بر اغراض مشترک، روی آوردن از خطاب به تکلم دارای فواید بلاغی خاصی است، که از آن جمله می‌توان به ایجاد فضایی عاطفی در متون ارشادی اشاره نمود، که از این طریق شنونده احساس قربات و همسویی بیشتری با متکلم می‌کند و از این رهگذر پند و اندرز سخنور بر دل و جان مستمع می‌نشیند. چنان‌که در این فراز از خطبه ۳۲ این حس همدلی و همراهی با قرار دادن "إنّا قد أصبحنا..." بعد از عبارت "أيها الناس" به جای "إنکم قد أصبحتم" کاملاً احساس می‌شود:

"... أيها الناس إنّا قد أصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود يعدّ المحسن فيه مسيئاً و یزداد الظالم فيه عتوا..."(خطبه/۳۲).

(... ای مردم! به روزگاری کینه‌توز و پر از ناسپاسی و کفران نعمت‌ها رسیده‌ایم که نیکوکار، بدکار به‌شمار می‌آید و ستمگر بر تجاوز خود می‌افزاید...).

### ۴. التفات از خطاب به غیبت

در حقیقت التفات در ضمیر یا شخص، نوعی بازی با ضمیر است که گوینده بر اساس آن گاهی از "ت" یا "ی" سود می‌جوید و از خود خبر می‌دهد و گاه با "ت" و "ک" خود را خطاب می‌کند و دیگرگاه با تبدیل آن به "ه" خود را در مقام غایب می‌نشانند تا ضمن افزودن بر لطف کلام، به مخاطب کمک نماید تا معانی مورد نظر را از بیرون و با زاویه‌ی دید بیرونی دریابد و با گوینده همدل و همراه شود. آن‌گونه که در این بخش از خطبه ۲۳ کاملاً مشهود است.

"...فاحذروا من الله ما حذرکم من نفسه... و اعملوا فی غیر ریاء و لا سمعة فإنّه من یعمل لغير الله یکله الله لمن عمل به..."(خطبه/۲۳).

(از خدا در آن چه اعلام خطر کرده است؛ برحذر باشید! ... عمل نیک انجام دهید؛ بدون آن‌که دچار ریا و خودنمایی گردید. زیرا هر آن کس که کاری برای غیر خدا انجام دهد؛ خدا او را به همان غیر واگذارد).

در اینجا امام(ع) از الفاظ خطاب در "احذروا" و "اعملوا" به الفاظ غیبت در "من يعمل لغير الله يكله الله لمن عمل به..." به دلیل اقناع مخاطب از طریق تعمیم التفات نموده است. همچنان که در فرازی از خطبه ۱۱۹ به قصد التفات به جای (مخاطب) "إن استقمتم فإلى الجنة و إن زلتم فإلى النار" به "من استقام فإلى الجنة و من زل فإلى النار" (غایب) گریز زده است تا با بیان قانون کلی نظام عالم، شنونده‌اش را متنبه و او را به لطیف ترین وجه ممکن ضمن رعایت شأن و حرمت وی، اقناع نماید.

"... لقد حملتكم على الطريق الواضح التي لا يهلك عليها إلا هالك من استقام فإلى الجنة و من زل فإلى النار..." (خطبه/۱۱۹).

(من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند. آن که استقامت ورزد به سوی بهشت شتابد و آن که بلغزد در آتش سرنگون شود).

در این عبارت نیز علاوه بر ویژگی‌های بیان شده در بالا، با تعمیم مصداق از طریق روی آوردن به غیبت از خطاب، دست به اقناع شنونده می‌زند و با برهانی پنهان مدعای خود را اثبات می‌کند. و از همین نوع و با همین اغراض بلاغی است، روی آوردن به غیبت از خطاب در نمونه‌های زیر:

"... و كأني أنظر إليكم تكشون كشيح الضباب لا تأخذون حقاً و لا تمنعون ضيماً قد خلتيم و الطريق فالنجاه للمقتحم و الهلكة للمتلوم..." (خطبه/۱۲۳).

(گویی شما را در برخی از حمله‌ها در حال فرار ناله‌کنان چون گله‌ای از سوسمار می‌نگرم که نه حقی را باز پس می‌گیرید، و نه سستی را بازمی‌دارید. اینک این شما و این راه گشوده! نجات برای کسی است که خود را به میدان افکنده به مبارزه ادامه دهد، و هلاکت از آن کسی است که سستی ورزد).

در این عبارت، امام(ع) از (مخاطب) "فلکم النجاه إن اقتحمتم و ..." به (غیبت) "فالنجاه للمقتحم و..." به قصد ارشاد و اقناع مخاطب، التفات نموده است.

"... ثم إياكم و تهزيع الأخلاق و تصرفها، و اجعلوا اللسان واحداً، وليخزن الرجل لسانه فإن هذا اللسان جموح بصاحبه..." (خطبه/۱۷۶).

(سپس مواظب باشید که اخلاق نیکو را در هم نشکنید و به رفتار ناپسند مبدل نسازید. زبان و دل را هماهنگ کنید، زیرا همانا این زبان سرکش، صاحب خود را به هلاکت می‌اندازد...).

در جملات بالا نیز از (مخاطب) "اخزنوا لسانکم..." به (غایب) "ولبخزن الرجل لسانه..." التفات صورت گرفته تا با توجه به اهمیت زبان و عمومیت و فراگیری گناه آن، ضمن نصیحت مخاطب بر نگهداری زبان، تمامی کسانی را که روبروی امام نبوده و کلام وی به ایشان خواهد رسید، در برگیرد. لذا یکی از اغراض بلاغی التفات در این فراز، تعمیم مطالب مطرح شده به حاضر و غایب است، چنان که در عبارت بعدی نیز یکی از اغراض التفات تعمیم است:

"فاعملوا و أنتم فی نفس البقاء و الصحف منشورة و التوبة مبسوطة ... فأخذ امرؤ من نفسه لنفسه و أخذ من حیّ لمیت... "(خطبه/۲۳۷).

(حال که زنده و برقرارید، پرونده‌های عمل گشوده و راه توبه گسترده است، عمل نیکو انجام دهید... پس هر کسی با تلاش خود برای خود، از روزگار زندگانی برای ایام پس از مرگ، از دنیای فناپذیر برای جهان پایدار، و از گذرگاه دنیا برای زندگی جاودان آخرت، توشه بگیرد).

در بخشی از خطبه ۱۹۲ نیز که در زیر می‌آید، با بیان پیمان‌شکنی و بازگشت به جاهلیت مخاطبان، به قصد توبیخ ایشان، روی از آنان برتافته و سخن را متوجه غایب نموده است. ضمن این که آن‌چه به ملتفت الیه نسبت داده شده (خداوند بر این امت اسلامی بر وحدت و برادری منت گذارده بود) متفاوت از وضع ملتفت عنه است و این التفات نیز ناظر بر تفاوت وضع و حال ایشان است:

"... ألا و إنکم قد نفضتم أیدیکم من حبل الطاعة و ثلتم حصن الله المضروب علیکم بأحكام الجاهلیة فإن الله قد امتنّ علی جماعة هذه الأمة فیما عقد بینهم من حبل هذه الألفة..." (خطبه/۱۹۲).

(آگاه باشید که شما هم‌اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید و با زنده کردن ارزش‌های جاهلیت دژ محکم الهی را در هم شکستید؛ در حالی که خداوند بر این امت اسلامی بر وحدت و برادری منت گذارده بود که در سایه آن زندگی کنند).

" و أیم الله إنی لأظن بکم أن لو حمس الوغی و استحرّ الموت قد انفرجتم عن إبنی طالب انفراج الرأس. والله إن امرءاً یمکنّ عدوه من نفسه یمرق لحمه و یحشم عظمه و یمرق جلد، لعظیم عجزه، ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدره. "(خطبه/۳۴).

(به خدا سوگند می‌خورم اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در برگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب همانند جدا شدن سر از تن جدا و پراکنده می‌شوید. به خدا سوگند آن‌که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند تا گوشتش را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را جدا سازد، عجز و ناتوانیش بسیار بزرگ و قلب او بسیار کوچک و ضعیف است).

در این بخش از خطبه ۳۴ نیز امام(ع) ابتدا با شنوندگانش رو در رو سخن می‌گوید و از صیغه‌ی مخاطب بهره می‌جوید: "لأظن بکم..."، "قد انفرجتم...". آن‌گاه در عبارات بعدی، روی سخن را به سمت غایب برمی‌گرداند: "والله إن امرأ یمکنّ عدوه من نفسه...". تا پیامد ترس و بزدلی و گریزشان را از معرکه‌ی نبرد در قالب قاعده‌ای کلی، عمومی، تخلف‌ناپذیر و قابل‌فهم بیان نماید و بدین وسیله مقصود خویش را با برهانی ضمنی تقویت کند. چنان‌که در خطبه ۱۲۱ صورت گرفته است:

"هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا، فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنْ اغْوَجْتُمْ قَوْمْتُمْ، وَإِنْ أُبَيِّتُمْ تَدَارَكْتُمْ، لَكَانَتْ الْوُثْقَى، ..." (خطبه/۱۲۱).

این (گرفتاری ناشی از حکمیت که دامان شما را گرفته)، کیفر کسی است که «رأی صواب و پیمان اطاعت» را رها سازد. به خدا سوگند! اگر هنگامی که من شما را دستور به قبول حکمیت (از روی ناچاری) دادم (به جای آن) شما را وادار (به ادامه جهاد) می‌کردم - کاری که خوشایندتان نبود، ولی خدا خیر فراوانی در آن قرار می‌داد - و در این حال اگر شما در مسیر حق گام برمی‌داشتید هدایتتان می‌کردم، و اگر منحرف می‌شدید شما را به راه، باز می‌گرداندم، اگر گروهی از شما خودداری می‌کردند کسان دیگری را به جای آنها می‌گماردم، این کار صحیح و اساسی بود.

منظور امام(ع)، کسانی است که از وی اطاعت نکرده و او را وادار به پذیرش حکمیت نمودند، کسانی که مخاطب امام هستند ولی حضرت روی از خطاب به غیبت برگردانده است. البته در این عبارت (هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ!) التفات در یک جمله واقع شده و جمله ملتفت عنه یا پایه در نیت بوده که از سیاق و قرائن فهمیده می‌شود. لذا به جای این که بفرماید: "هذا جزاء کم لترككم العقدة!" از مخاطب به غایب التفات نموده است و فرموده است: "هذا جزاء من ترك العقدة".

##### ۵. التفات از غیبت به تکلم

علمای بلاغت برای این نوع از التفات، علاوه بر فواید و اغراض عمومی، مواردی از قبیل تخصیص، تعظیم، تهدید، اوج توجه گوینده به موضوع و احساس نزدیکی بیشتر و غیره، ذکر نموده‌اند که هر کدام در جایگاه خاصی و بر اساس قرائن و سیاق مشخصی قابل درک است، چنان که در این جملات از خطبه ۳۵ ابتدا صیغه ی غایب (الحمد لله و إن أتى الدهر بالخطب الفادح...) را به کار برده و سپس از غایب به متکلم (أشهد أن لا إله إلا الله...) عدول نموده است. و از آنجایی که در اسناد فعل به متکلم، قرابت و نزدیکی بیشتری احساس می‌شود، با چرخش ناگهانی ساختار کلام از غیبت به تکلم، ضمن بیان عظمت حق تعالی خود را در محضر او دیده و این درک و دریافت را به مخاطبانش القاء می‌نماید:

"... الحمد لله و إن أتى الدهر بالخطب الفادح و الحدث الجليل و أشهد أن لا إله إلا الله لا شريك له ..."

(خطبه/۳۵).

(... خدا را سپاس! هرچند که روزگار دشواری‌های فراوان و حوادثی بزرگ پدید آورد. شهادت می‌دهم جز خدای یگانه و بی‌مانند خدایی نباشد و جز او معبودی نیست و گواهی می‌دهم محمد بنده و فرستاده اوست).

۱. «عقده» در اصل به معنای گره است و در این جا به معنای رأی صحیح و پیمان بر اطاعت است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۱۲/۵)

آن گونه که در دو نمونه زیر نیز به همان دلایل و با همان اغرض، التفات صورت گرفته و اوج توجه امام(ع) به آفریدگار و درک محضروی از طریق این تغییر رویکرد، قابل فهم است:

"الحمد لله الذی علا بحوله و دنا بطوله...أحمده علی عواطف کرمه و سواغ نعمه..." (خطبه/۸۳)

(ستایش خداوندی را سزااست که به قدرت والا و برتر و با عطا و بخشش نعمت‌ها به پدیده‌ها نزدیک است... او را می‌ستایم در برابر مهربانی‌ها و نعمت‌های فراگیرش...).

"...الحمد لله الذی إلیه مصائر الخلق و عواقب الأمر نحمده علی عظیم إحسانه..." (خطبه/۱۸۲)

(سپاس خدایی را سزااست که بازگشت جمیع خلائق و آخر کارها به سوی اوست، او را بر بزرگی احسان و دلیل آشکار و افزونی‌های عطا و منتش سپاسگزاریم...).

در عبارت بعدی از خطبه‌ی پنجم نیز هرچند با کاربرد اسم (ابن ابی طالب) به جای ضمیر (أنا) اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار شنونده قرار می‌گیرد، اما یک‌باره روند سخن تغییر نموده و از غایب (اندمج ... باح) به متکلم (اندمجت... بحث...) روی می‌آورد و بدین‌سان مصداق را داخل در دایره‌ی بسته و محدودی قرار می‌دهد که برخلاف گستردگی ضمیر غایب، احتمال دیگری در آن راه ندارد و دلالت خاص کلام را تقویت می‌کند:

"و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل یثدی أمه، بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية فی الطوی البعیده!" (خطبه/۵).

(به خدا سوگند انس فرزند ابوطالب به مرگ در راه خدا از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است. این سکوت برگزیدم از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بگویم مضطرب می‌گردید چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق).

در این فراز از خطبه‌ی ۳۵ نیز ابتدا به صیغه غایب (الناصح الشفیق ...) دلسوزی و خیرخواهی خویش را (به‌طور غیرمستقیم) بیان می‌کند، بی آن‌که از خود نامی به میان آورد، و پس از گرفتن اقرار بر پیامد حسرت بار نافرمانی از خیرخواه مشفق به طور ناگهانی، روی از غایب برتافته و به جای آن صیغه متکلم را نشانده است، تا با استدلالی ضمنی، دلسوزی و خیرخواهی خویش را بر آنان گوشزد کرده و از عواقب شوم نافرمانیش برحذر دارد، که بنا بر قرائن موجود، این التفات، همراه با نکوهش مخاطب نیز می‌باشد:

"أما بعد فإن معصية الناصح الشفیق العالم المجرب تورث الحسرة و تعقب الندامة و قد كنت أمرتکم فی هذه الحكومة أمری و نخلت لکم مخزون رأی لو کان يطاع لقصیر أمر." (خطبه/۳۵)

(پس از حمد و ستایش خداوند، بدانید که نافرمانی از دستور نصیحت‌کننده مهربان دانا و با تجربه، مایه حسرت و سرگردانی و سرانجامش پشیمانی است. من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم و نظر خالص خودم را در اختیار شما گذاردم، ای کاش که از قصیر پسر سعد اطاعت می‌شد!)



### ۶. التفات از غیبت به خطاب

التفات از غیبت به خطاب را غالباً دال بر تقرب و اکرام می‌دانند اما گاهی این تغییر در سخن از باب سرزنش و نکوهش مخاطب، صورت می‌گیرد. چنان که در عبارت:

"ما هی إلا الکوفة أقبضها و أبسطها، إن لم تكونی إلا أنت تهبّ أعاصیرک فقیحک الله." (خطبه/۲۵)

(اکنون جز شهر کوفه در دست من نمانده است، که آن را بگشایم یا ببندم، ای کوفه! اگر فقط تو برای من باشی، آن هم برابر این همه مصیبت‌ها و طوفان‌ها، چهره‌ات زشت باد!)

امام(ع) از غایب (ما هی إلا الکوفة أقبضها و أبسطها) به مخاطب (إن لم تكونی إلا أنت ...) التفات نموده تا بدین وسیله عمق ناراحتی و خشم خویش را نسبت به اوضاع آشفته و نابسامان کوفه ابراز نماید. همان‌طور که در عبارت زیر با التفات از غیبت (من لا یطیع ...) به خطاب (لا أبا لکم! ما تنتظرون ...) برای اظهار نهایت خشم و انزجار خویش از سست عنصری کوفیان، آنان را مقابل خویش نشانده و در توییح عدم اطاعتشان از آن حضرت، برای تشدید در تأثیر این نکوهش، صیغه خطاب را به جای غیبت به کار می‌گیرد. ضمن این که سخنانش هماهنگ با این روح آزرده و ناخرسند است می‌فرماید:

".. منیت بمن لا یطیع إذا أمرت و لا یجیب إذا دعوت. لا أبا لکم! ما تنتظرون بنصرکم ربکم! أما دین

یجمعکم ولا حمیة تحمشمکم..." (خطبه/۳۹).

(گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند، و چون آن‌ها را فرامی‌خوانم اجابت نمی‌کنند. ای مردم بی‌اصل و ریشه! در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟).

در عبارات زیر از خطبه‌های ۱۰۹ و ۱۶۰ گریز از صیغه غایب (کل شیء خاشع له...) به خطاب (لم ترک العیون...) به قصد تعظیم و متناسب با شأن و منزلت مخاطب که همواره نزد گوینده حاضر است، التفات نموده است.

"... کل شیء خاشع له و کل شیء قائم به... لم ترک العیون فتخبّر عنک بل کنت قبل الواصفین من

خلقک..." (خطبه/۱۰۹ و ۱۶۰).

(... همه چیز در برابر او خاشع و همه چیز با یاری او برجای‌مانده است ... دیدگان تو را ندیده تا از تو خبر دهند، که پیش از توصیف‌کنندگان از موجودات، بوده‌ای...).

" أمره قضاء و حکمة و رضاه أمان و رحمة یقضی بعلم و یعفو بحلم. اللهم لک الحمد علی ما تأخذ و

تعطی، و علی ما تعافی و تبتلی..." (خطبه/۱۶۰).

(فرمان خدا قضای حتمی و حکمت، و خشنودی او مایه امنیت و رحمت است. از روی علم، حکم می‌کند و با حلم و بردباری می‌بخشاید. خدایا! سپاس تو را است بر آن چه می‌گیری و عطا می‌فرمایی، و شفا می‌دهی یا مبتلا می‌سازی...).

در بخشی از خطبه‌ی ۱۳۲ می‌فرماید: "...فمن أشعر التقوی قلبه برز مهله و فاز عمله فاهتبلوا هبلها..." (خطبه/۱۳۲).

(کسی که جامه تقوا بر قلبش بپوشاند، کارهای نیکوی او آشکار شود، و در کارش پیروز گردد. پس در به دست آوردن بهره‌های تقوا فرصت غنیمت شمارید).

در این عبارت نیز یک‌باره حال و هوای سخن از غیبت (فمن أشعر التقوی قلبه...) به خطاب (فاهتبلوا هبلها...) تغییر کرده تا در ایشان بر دستیابی به آثار تقوا انگیزشی ایجاد کند و انگیزه استماع را بالا برد. چنان که در:

"... فلینتفع امرؤ بنفسه فإنما البصیر من سمع فتفکر و نظر فأبصر ... فأفق أیها السامع من سکر تک ..."

(خطبه/۱۵۳).

(هرکس باید از کار خویش بهره‌گیرد، و انسان بینا کسی است که به درستی شنید و اندیشه کرد، پس به درستی نگریست و آگاه شد... پس به هوش باش ای شنونده! ...) و در خطبه‌ی ۱۸۵

"ألا ينظرون إلی صغیر ما خلق کیف أحکم خلقه و أتقن ترکیبه... أنظروا إلی النملة فی صغر جثتها..." (خطبه/۱۸۵).

(آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آن را استحکام بخشیده؟ ... به مورچه و کوچکی جثه آن بنگرید...)

به همین جهت التفات صورت گرفته است.

در عباراتی از خطبه‌های ۱۶۶ و ۱۶ نیز امام(ع) با نصیحت مخاطب، در سبک و سیاقی عام و فراگیر، به شیوه غایب و چرخش یک‌باره سخن از غیبت به خطاب، ضمن تنبیه مخاطب، درخواست خویش را از آنان به صراحت اعلام می‌دارد:

"... لیتأس صغیرکم بکبیرکمو لیرأف کبیرکم بصغیرکم و لا تکنوا کجفأة الجاهلیة..." (خطبه/۱۶۶ و ۱۶).

(باید خردسالان شما از بزرگان شما پیروی کنند، و بزرگسالان شما نسبت به خردسالان مهربان باشند، و چونان ستم پیشگان جاهلیت نباشید...)

در این فراز نیز " ... شُغل من الجنة و النار أمامه... فاستروا فی بیوتکم و أصلحوا ذات بینکم ..."

(خطبه/۱۶).

(کسی که بهشت و دوزخ در پیش روی او قرار گرفته (و به آن ایمان دارد، از کارهایی که در آنجا سودی نمی‌بخشد برکنار است) ... در خانه‌های خود پنهان شوید! در اصلاح میان خود بکوشید). سپس در پی ذکر انواع التفات مبتنی بر تغییر ضمیر، اقسامی بر اساس تعداد (افراد، تشبیه و جمع) به قرار زیر قابل تصور است:

- انتقال از مفرد مخاطب به مثنای مخاطب
  - انتقال از مفرد مخاطب به جمع مخاطب
  - انتقال از مثنای مخاطب به مفرد مخاطب
  - انتقال از مثنای مخاطب به جمع مخاطب
  - انتقال از جمع (متکلم مع الغیر) به مفرد (متکلم وحده)
  - انتقال از جمع مخاطب به مثنای مخاطب (الزرکشی، ۱۹۵۷: ۳/۳۳۴-۳۳۷)
- و گاه رویکرد تغییر در زمان فعل را ملاحظه نموده و اقسام پنج‌گانه زیر را یاد کرده‌اند:
- انتقال از امر به ماضی
  - انتقال از امر به مضارع
  - انتقال از مضارع به امر
  - انتقال از ماضی به مضارع
  - انتقال از مضارع به ماضی (سعدون زاده، ۱۳۸۹: ۱۳۱-۱۳۲)
- و از آنجایی که پژوهش‌های حوزه‌ی بلاغت و التفات برای شناخت زیبایی‌های قرآن کریم صورت گرفته و در قرآن کریم نیز التفات از ماضی به امر صورت نگرفته از این نوع انتقال نامی به میان نیامده است.
- از دیگر انواع التفات، انتقال از ضمیر مذکر به مؤنث و برعکس می‌باشد، به شرط آن که مرجع هر دو ضمیر یکی بوده و ارجاع هر دو ضمیر مذکر یا مؤنث بر آن جایز باشد. (یعنی تأنیث مجازی باشد نه حقیقی زیرا ساختار زبان برگشت ضمیر مذکر بر مؤنث حقیقی را نمی‌پذیرد). مانند: ﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضَرْبُ دَعَانَا ثَمَّ إِذَا خَوْلَانَهُ نِعْمَةً مِّنَا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلٰی عِلْمٍ، بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلٰكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۴۹)؛ (طبل، ۱۴۱۸: ۱۲۸).

### التفات در حروف

التفات در حروف به یکی از دو شکل زیر صورت می‌گیرد:

- ۱- انتقال از حرفی به حرف دیگر در یک سیاق یا تعبیر واحد، مانند: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ... وَ فِي الرِّقَابِ وَ...﴾ (توبه/۶۰).

چنان که ملاحظه می‌گردد از حرف لام در "للفراء" به حرف "فی" در "فی الرقاب" التفات شده، با این که هر دو حرف در کارکرد عمومی که همان تعلیق باشد؛ مشترکند اما اولی تعلیق به مفهوم ملکیت و دومی ظرفیت را می‌رساند.

۲- انتقال از ذکر حرف به حذفش یا بر عکس در یک سیاق به خاطر ارزش بلاغی ذکر یا حذف حرف و ادات. مانند: ﴿لو نشاء لجعلناه حطاما فظلمت تفکھون... لو نشاء جعلناه أجاا فلو لا تشکرون﴾ (واقعہ/۶۳-۷۰). چنان که ملاحظه می‌گردد؛ لام تاکید در جواب لو در آیه اول ذکر و در آیه دوم حذف شده است.

### التفات در ساختار نحوی

منظور از التفات نحوی یا التفات در ساختار نحوی تغییر در ترتیب سازه‌های نحوی یا جابه‌جایی سازه‌های نحوی به شیوه‌ای مخالف آن‌چه که پیشتر در همان ساختار یا سیاق به کار رفته است به گونه‌ای که صرف‌نظر از ویژگی خاص این نوع بیان و تعبیر همان معنا و مفهوم نخستین را برساند (طبل، ۱۴۱۸: ۱۴۶).

انتقال از فعل معلوم به مجهول و انتقال از فعل لازم به متعدی و از جمله اسمیه به فعلیه و بالعکس که ناگهان برای مخاطب پیش آمده و تأمل وی را برمی‌انگیزد، از نمونه‌های التفات نحوی قلمداد می‌گردد.

### التفات واژگانی

این نوع التفات معمولاً در میان واژگانی رخ می‌دهد که دارای حوزه‌های مشترک معنایی با دلالت واژگانی بوده اما از حیث طیف معنایی با یکدیگر فرق دارند، مانند:

﴿فلبث فیهم ألف سنة إلا خمسين عاماً...﴾ (عنکبوت/۱۴) هر چند هردو واژه "سنة" و "عام" در این آیه کریمه بر مفهوم اصلی "سال" دلالت دارند اما مفسران و زبان‌شناسان دلایل معناشناختی چندی برای این انتقال ذکر کرده‌اند (طبل، ۱۴۱۸: ۱۶۰). انتقال از لفظ "اکمال" به "اتمام" و "نصیب" به "کفل" و "بحر" به "یم" و غیره از این نوع التفات محسوب می‌شود.

البته چنان که پیشتر بیان شد التفات دارای انواع و اقسام متنوع و گسترده‌ای است که ابن اثیر (در کتاب جوهر الكنز) تا یازده قسم از اقسام التفات را برشمرده (رشید فالج، ۱۴۰۴: ۷۷) که در این مقال مجال پرداختن به تمامی این اقسام نیست، لذا به اشاره‌ای به بارزترین انواع آن در این گفتار بسنده می‌کنیم که عبارتند از: التفات در صیغه، عدد، ضمائر (عبدالحمید و حرّی، ۱۳۸۳: ۴۰۹)، ادوات و حروف، ساختار نحوی و واژگان یا معجم (طبل، ۱۴۱۸: ۵۵) و التفات از افعال خبری به انشایی (العلوی، ۱۹۱۴: ۷۳/۲).

البته سرکی و سجودی (۱۳۹۳: ۲۹۹-۳۰۶) از التفات اقسامی در سطح گفته شنو، گفته‌پرداز و گفته ارائه نموده‌اند و در دسته‌بندی دیگری التفات‌های قرآنی در ۸ گروه تقسیم‌بندی شده‌اند که عبارتند از تغییر

شخص دستوری، تغییر شمار، تغییر شخص و شمار و تغییر شمار و جنسیت، تغییر طرف مورد خطاب، تغییر نقش، التفات دوگانه و التفات پیاپی (نصیری، ۱۳۹۱: MiracleofQuran.org).

### نتیجه گیری

طی بررسی خطبه‌های نهج البلاغه با رویکرد آشنایی‌زدایی به شیوه‌ی التفات و برخورد به انواع مختلف آن، فرضیه پژوهش مبنی بر این که بیشتر انواع التفات با در نظر گرفتن اغراض بلاغی آن در خطبه‌های نهج البلاغه به کار رفته و با ایجاد تغییر در ضمیر، شخص، زمان فعل، ساختار نحوی و... در سطوح مختلف کنش گفتاری دخالت می‌کند، اثبات گردید. در عین حال روشن شد که التفات در صیغه، بیش از سایر انواع آن و در حد قابل ملاحظه‌ای به کار رفته است. فراوانی به‌کارگیری التفات به‌ویژه در خطبه‌های نهج البلاغه از این رو است که علاوه بر تغییر حال و هوای سخن و زدودن خستگی و ملال شنونده از یکنواختی گفتار بکاهد و با برجسته‌سازی کلام به روش آشنایی‌زدایی، خلجانان روحی و تموج عاطفی و فراز و فرود احساسی صاحب سخن را بنماید. در میان گونه‌های التفات در صیغه نیز بیشترین تعداد التفات مربوط به مواردی است که یک طرف آن (ملتفت عنه یا ملتفت الیه) صیغه‌ی غایب باشد. مثلاً التفات از غیبت به خطاب، خطاب به غیبت، تکلم به غیبت و غیبت به تکلم، به‌ترتیب بیشترین و از تکلم به خطاب و خطاب به تکلم به‌ترتیب کمترین تعداد را شامل می‌شود. این چرخش‌ها کاملاً آگاهانه و هدفمند صورت می‌پذیرد و روشمند پیش می‌رود؛ تا ضمن انتقال اندیشه والای امام(ع) و شور و هیجان روحی و حالات عاطفی توصیف‌ناپذیر وی، به اقناع مخاطب پرداخته و بیشترین تأثیر را در وی برجای گذارد و به اهداف کلام خویش دست یابد و به شنونده برای دستیابی به معانی موردنظر کمک نماید.

## منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (١٣٨٢)، ترجمه‌ی محمد دشتی، قم، انتشارات الهادی.
- ابن‌المعتز، ابوالعباس عبدالله (١٤٣٣ هـ ق)، کتاب البديع، شرحه و حقه عرفان مطرجی، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم (٢٠٠٠ م)، *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر العربی.
- التفتازانی، سعدالدین مسعود (١٤٠٧ هـ ق)، المطول، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- الثعالبی، أبومنصور (١٤٠٣ هـ ق)، فقه اللغة و سر العربیة، حقه و رتبه مصطفی السقا، إبراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، القاهرة: شركة مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبي و اولاده بمصر.
- الجرجانی، میرسیدشریف أبی‌الحسن علی‌بن محمدبن علی (٢٠٠٧ م)، الحاشیة علی المطول، تعلیق رشید أعرض، بیروت: دار الكتب العلمية.
- حائری قزوینی، سیدمهدی (١٣٦٣)، ترجمه الإیتقان فی علوم القرآن، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- السکاکی، أبویعقوب یوسفبن أبی بکر محمدبن علی (١٤٠٧)، مفتاح العلوم، ضبطه و کتب هوامشه و علق علیه نعیم زرزور، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الكتب العلمية.
- الزرکشی، محمد (١٩٥٧ م)، البرهان فی علوم القرآن، القاهرة: دار إحياء الكتب العربية، مصر.
- الزمخشري، أبوالقاسم جارالله محمودبن عمر (١٤٣٠)، تفسیرالکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، الطبعة الثالثة، بیروت: دار المعارف.
- السيوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (بی‌تا)، الإیتقان فی علوم القرآن، المملكة العربية السعودية، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
- طبل، حسن (١٤١٨)، اسلوب الإلتفات فی البلاغة القرآنية، القاهرة: دار الفكر العربی.
- العلوی، یحیی‌بن حمزه (١٩١٤ م)، الطراز المتضمن لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز، باهتمام سيد بن علی المرصفي، القاهرة: مطبعة المقتطف.
- فوأل عكاوی، إنعام (٢٠٠٦ م)، المعجم المفصل فی علوم البلاغة، البديع والبيان و المعانی، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الكتب العلمية.
- مکارم شیرازی، ناصر (١٣٨٧)، *پیام امام*، قم: انتشارات امام علی بن أبی طالب (ع).
- تامر سلوم، یوسف سلوم (١٤١٦)، "ظاهرة الإلتفات فی کشاف الزمخشري"، مجله مجمع اللغة العربية دمشق، المجلد الحادی و السبعون، العدد ٢.
- تسلیمی، علی؛ آينده، مينا و هادوی، محدثه (١٣٩٠)، "رویکرد فرمالیستی بر شعر غراب ضیاء موحد"، مجله مطالعات زبانی بلاغی، شماره ٣.

- حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، "أحسن القصص: رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی"، مجله نقد ادبی، شماره ۲.
- حسن‌زاده، میرعلی و غلامحسین‌زاده، عبدالله (۱۳۷۷)، "کاربرد برخی از شگردهای زبانی (آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی) در آثار فارسی احمد غزالی"، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۹.
- خائفی، عباس و نورپیشه، محسن (۱۳۸۳)، "آشنایی‌زدایی در اشعار یدالله رؤیایی"، مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۵.
- رادمرد، عبدالله و رحمانی، هما (۱۳۹۲)، "روند تاریخی و بازنگری معنایی التفات بلاغی"، مجله فنون ادبی، شماره ۸.
- رحمانی، هما و رادمرد، عبدالله (۱۳۹۱)، "بازنگری معنایی در التفات بلاغی، و اقسام و کارکردهای آن"، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱۷۶.
- رشید فالج، جلیل (۱۴۰۴)، "فن الالتفات فی مباحث البلاغیین"، مجله آداب المستنصرية، العدد ۹.
- رضایی هفتادر، غلامعباس و دیگران (۱۳۹۲)، "آشنایی‌زدایی و نقش آن در خلق شعر"، مجله ادب عربی، سال پنجم، شماره ۲.
- سرکی، نادره و سجودی، فرزانه (۱۳۹۳)، "گونه‌شناسی صنعت التفات در قرآن مجید با توجه به مؤلفه‌های گفته‌پردازی"، مجله جستارهای زبانی، شماره ۱۷.
- سعدون‌زاده، جواد (۱۳۸۹)، "فن الالتفات فی القرآن الکریم"، مجله ادب عربی، شماره ۲، دانشگاه شهید چمران.
- صدقی، حامد و دیگران (۱۳۹۱)، "رابطه علم معانی با سبک‌شناسی"، مجله لسان مبین، شماره ۸.
- عبدالحلیم، م. س و حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۳)، "خاستگاه هنر در دین: صنعت التفات در قرآن"، مجله زیبا شناخت، شماره ۱۰.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۷)، "ارزش ادبی ابهام از دو معنایی تا چند لایگی معنا"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۶۲.
- صالح، گلریز (۱۳۸۹)، "قاعده کاهی در نثر گلشیری"، مجله زبان شناخت، سال اول، شماره اول.
- لطفی‌گودرزی، فاطمه و بنت‌الحاج، فابیه (۱۴۳۵)، "تحلیل دلالة الالتفات فی صیغ الضمائر فی أشعار محمود درویش المختارة"، مجله بحوث فی اللغة العربية و آدابها، شماره ۹.
- محمد بركات، ابوعلی (۱۳۶۳ هـ ق)، "أسلوب الالتفات بین التراث و المعاصرة"، مجله المورد، العدد ۴۷، کلیة الآداب الجامعة الأردنية.
- مدرس، فاطمه و احمدوند، حسن (۱۳۸۴)، "آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی در اشعار نیمایی اخوان ثالث"، مجله علامه، شماره ۶.
- نصیری، فاطمه (۱۳۹۱)، "التفات و انسجام در قرآن مجید بر مبنای تحلیل گفتمان"، دسترس‌پذیر در [miracleofQuran.org/](http://miracleofQuran.org/)، ۹۴/۵/۱۵.